

اهداف انگیزشی امثال قرآن کریم

- پاکیزه کاظم زاده^۱
حیدر حسن لو^۲
محمدحسین صائنی^۳
فرهاد ادریسی^۴

چکیده

خدای متعال در راستای هدایت بشر و برای تبیین و تأثیر کلام در نفوس، از امثال مختلفی بهره جسته است. با کمک امثال، که دو فن بیانی تشبیه و استعاره در آنها نهفته‌اند و نقش ایفا می‌کنند، می‌توان موضوعات غیر محسوس و ذهنی محض را محسوس نمود، امور غیر مجسم را تجسم بخشید و غیر آدمی را در نقش آدمی، ظاهر ساخت. این شگردها در تأثیر بخشیدن به کلام و ایجاد جذابیت برای آن، بسیار مؤثرند. یکی از کارکردهای غیرقابل انکار امثال قرآنی، انگیزش است و ابعاد مختلف انگیزشی مثل انگیزش رفتاری، انگیزش یادگیری و انگیزش شناختی را شامل می‌شود.

محققان علوم قرآن، امثالی را که در آنها از واژه‌های «مَثَل» یا «امثال» استفاده شده امثال واضح و در مقابل، امثالی را که در آنها از کلمات «مَثَل» و «امثال» استفاده نشده، امثال کامنه نامیده‌اند. مقاله حاضر که با روش توصیفی - تحلیلی در بستر مطالعات کتابخانه‌ای انجام گرفته در صدد پاسخگویی به این پرسش اصلی است که امثال قرآن کریم با به خدمت گرفتن تشبیه و استعاره، چه اهداف انگیزشی را دنبال می‌کنند؟.

واژگان کلیدی

قرآن کریم، امثال، تمثیل، تربیت، انگیزش.

۱. دانشجوی دکتری، گروه علوم قرآن و حدیث، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.
Email: hhasanfar122@gmail.com
۲. استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران. (نویسنده مسئول)
Email: nastuh49@yahoo.com
۳. استادیار، گروه علوم قرآن و حدیث، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.
Email: MohammadHossein.Saini@yahoo.com
۴. دانشیار، گروه علوم قرآن و حدیث، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.
Email: farhad.Idrisi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۳/۳۰ پذیرش نهایی: ۱۴۰۳/۷/۱

طرح مسأله

در موضوع پیش‌رو، دو اصطلاح کلیدی وجود دارد که یکی از آنها یعنی «امثال قرآن»، مربوط به علوم قرآن و دیگری یعنی «انگیزش» مربوط به روان‌شناسی تربیتی است و لازم می‌آید تعریف آنها که مورد نظر پیش حاضر است به اجمال بیان گردد.

امثال (تمثیلات)

مَثَل در اصل لغت به معنی انتصاب یعنی ایستادن است. چنانکه می‌گویند:

- «مَثَلُ الشَّيْءِ»: آن چیز سر پا ایستاد.

- «مَثَلُ الرَّجُلِ بَيْنَ يَدَيْهِ أَيْ قَامَ مُنْتَصِبًا» یعنی مرد در برابر او در حالت ایستاده قرار گرفت (الخورى الشرتونى، ۱۴۱۶، ۱۵۸/۵). در شعر دوره پیش از اسلام (دوره جاهلی) هم ماده مَثَل به معنای ایستادن آمده است. به طوری که ثابت بن اوس ازدی معروف به شَنْفَرى، در لامیه مشهور خود، کلمه «مَثَل» را که جمع ماثِل و ماثِله است در معنی «ایستادگان» به کار برده و گفته است:

وَ أَعْدِلُ مَنحُوضًا كَأَنَّ فُصُوصَهُ كِعَابٌ دَحَاهَا لَاعِبٌ فِهَى مَثَلٌ^۱

(الشنفرى، ۲۰۰۳: ۷۳)

تقریباً همه علمای لغت، مَثَل را به معنی مَثَل و مِثَال دانسته‌اند. دور نیست که مِثَال، ایستادن چیزی برابر چیزی باشد تا مشابهت‌های آن دو، مورد توجه قرار بگیرد. راغب اصفهانی گفته است: سخنی درباره چیزی است که آن را با سخنی در چیزی دیگر شباهت می‌دهد که میان آن دو چیز تشابهی هست و یکی از آنها دیگری را روشن و بیان می‌کند و تجسّم می‌دهد (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷، ۱۹۵/۳) چنین بر می‌آید که مَثَل، مجموعه وجوه مشابهت است که بین دو چیز وجود دارد و از این جهت، با مِثَال که به معنی مانند و شبه است تفاوت پیدا می‌کند و راغب اصفهانی هم بر این باور است که مَثَل بر خلاف مِثَل بر

۱. من ساعد و دست لاغر خود را هنگام خوابیدن زیر سرم می‌گذارم و مفاصل استخوان‌های دستم از شدت لاغری گویی مهره‌های نرد است که بازیگر آن را روی زمین پخش نموده است و آنها روی زمین ایستاده‌اند.

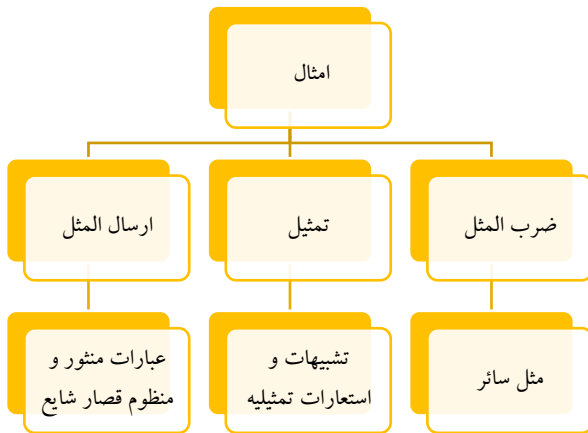
عموم مشابهت و مماثلت دلالت دارد و کلمه عامی است. دربارهٔ تعریف اصطلاحی مَثَل مطالب زیادی گفته‌اند. میدانی نیشابوری در مجمع الأمثال در زمینهٔ تعریف اصطلاحی مَثَل، چند نظر را آورده است. بر اساس گفتهٔ میدانی، مُبْرَدٌ، مَثَل را از مثال دانسته و آن را قول سائر یا سخنی رایج و شایع که در آن، حال شیء دوم (که اخیراً حادث شده است) به حال شیء اول (که پیش از این حادث شده بود) تشبیه شده است (المیدانی، ۱۳۶۶: ۹/۱) بنا به گفتهٔ میدانی در مَثَل، چهار مورد که عبارتند از ایجاز، معنای دقیق، تشبیه زیبا و کنایهٔ اجتماع می‌کند (همان: ۹/۱). جوادی آملی در تعریف اصطلاحی مَثَل می‌نویسد: آنچه چیزی را نزد مخاطب مَمَثَل و حاضر و مشخص می‌کند مَثَل نامیده می‌شود و از این مورد است مَثَل که آن جمله یا قصه‌ای است که معنی مطلوب را به شکل استعارهٔ تمثیلی در ذهن شنونده حاضر می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۴۸۶/۱۰). به این ترتیب می‌توان گفت که مَثَل، جمله‌ای است مختصر، مشتمل بر تشبیه یا مضمون حکیمانه که به واسطهٔ روانی لفظ و روشنی معنا و لطایف ترکیب بین عامهٔ مشهور شده و آن را بدون تغییر یا با تغییر جزئی در محاورات خود به کار می‌برند (قاسمی، ۱۳۸۲: ۱۵).

گاهی مراد از مَثَل، «ضرب المثل» است. مَثَل می‌گویند و ضرب المثل را قصد می‌کنند. ضرب المثل که به آن «مَثَل سائر» هم گفته می‌شود، گونه‌ای از بیان کوتاه و مشهور است که در خود، قصه یا رخدادی عبرت‌آموز دارد. مرز امثال، کنایات و کلمات قصار به قدری باریک است که گاه این حوزه‌های مختلف ادبیات در یکدیگر به اشتباه ادغام می‌شوند. بعضی از محققان، وجود یک داستان یا واقعه در ضرب المثل را عامل تمییز آن از کنایه و کلمات قصار می‌دانند. در نظر این دسته، هر ضرب المثلی، حاوی یک داستان و واقعه است. یعنی به دنبال وقوع یک رخداد، عبارت مَثَل بر سر زبان‌ها افتاده است. به نظر می‌رسد که آیهٔ شریفهٔ ﴿نَقَصَتْ غَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةِ أَنْكَائِهَا﴾ (نحل / ۹۲) می‌توان ضرب المثل اصطلاحی به حساب آورد.

گاهی مراد از مَثَل، «ارسال المَثَل» است. منظور از «ارسال المَثَل» سخنی منظوم و منشور است که در افواه خلق منتشر شده و با اینکه ضرب المثل نیست، ولی حکم مَثَل سائر را یافته است. چنانکه عبارت «سالی که نکوست از بهارش پیداست» ضرب المثل نیست؛ ولی

ارسال المثل است (صفا، ۱۳۷۸: ۲۴۶/۴). سیوطی در «الإنقان» بیان کرده که جعفر بن شمس در کتاب «الآداب» بابی را به عباراتی از قرآن که جاری مجرای مثل (ارسال المثل) شده‌اند اختصاص داده است (السیوطی، بی تا: ۵۰/۴). سیوطی به سی آیه از آیات قرآن که حکم ارسال المثل یافته‌اند اشاره کرده است که از آنها می‌توان به آیاتی مانند ﴿لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ (انعام/ ۱۶۴ - إسرائ/ ۱۵ - فاطر/ ۱۸ - نجم/ ۳۸ - زمر/ ۷) و ﴿كَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِذَا مَا سَعَى﴾ (نجم/ ۳۹) و ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ (آل عمران/ ۱۸۵) اشاره کرد.

گاهی مراد از مثل نه ضرب المثل است و نه ارسال المثل؛ بلکه مراد از آن تمثیل است. مراد از تمثیل در این جستار، چیزی است که در آن، سه رکن مشابهت، داستان و مقایسه وجود دارد و شاید بهتر می‌بود که تنها از کلمه تمثیل استفاده می‌کردیم، ولی از آنجا که آیات قرآن کریم و نیز در کتب محققان متقدم با کلمه امثال از این تمثیلات (مقصود ما) یاد شده، ما هم از همین کلمه استفاده کردیم.



محققان علوم قرآن، امثالی را که در آنها از واژه‌های «مَثَل» و «أمثال» استفاده شده مانند آیه شریفه ﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً﴾ (بقره/ ۱۷۱) که در آنها به نحوی از انحاء به مَثَل بودن آیه با ذکر واژه مَثَل تصریح شده، «امثال واضح» یا صریحه» و امثالی را که در آنها از کلمات «مَثَل» و «امثال» استفاده نشده، مانند آیه شریفه ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَقَصَّتْ غَرْزَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا﴾ (نحل/ ۹۲) ولی از مفهوم کلام، مَثَل

بودن‌شان معلوم می‌گردد، امثال کامنه یا مستتره یا ضمیّه نامیده‌اند (اسماعیلی، ۱۳۸۱: ۶۴۳- السیوطی، بی تا: ۴/۴۶). امثال قرآن کریم اعمّ از واضحه و کامنه، مأمن صور بیانی از جمله تشبیه و استعاره است.

ابن قیّم جوزیه در کتاب الأمثال فی القرآن الکریم، مثل را به سه قسم مثل مؤجز سائر، مثل قیاسی و مثل خرافی تقسیم کرده و بیان داشته که مثل سائر، یا شعبی (شفاهی و غیر رسمی) است یا کتابی (رسمی و نوشتاری). در این میان، مثل قیاسی همان است که اهل بلاغت آن را تمثیل مرکّب می‌نامند و آن برای تقریب معقول به محسوس یا محسوس بعید به محسوس قریب است و مثل خرافی آن است که از زبان حیوانات و جمادات برای اهداف تعلیمی و فکاهی صادر شده و با نماد و رمز همراه است (الجوزیه، ۱۹۸۱: ۲۰).

امثال در قرآن کریم

در قرآن کریم ریشهٔ مثل ۱۶۹ بار در ۵۰ سوره و ۱۴۸ آیه به شکل‌های مثل (بقره/ ۲۶)، مثل (هود/ ۸۹)، أمثال (حشر/ ۲۱)، مثّلات (رعد/ ۶)، تمثّل (مریم/ ۱۷)، تماثیل (سبأ/ ۱۳)، المثلّی (طه/ ۶۳) و أمثلّ (طه/ ۱۰۴) به کار رفته است.^۱

اسماعیلی، معتقد است که در قرآن کریم، سه نوع تمثیل به کار رفته است: نوع اول، صورت تشبیه دارد. یعنی پروردگار موضوعی را که درکش آسان نیست به امری که جنبهٔ مادی و تجسمی دارد، تشبیه می‌نماید تا فهمش برای همگان آسان گردد. نوع دوم، صورت داستانی را دارد. به این ترتیب که آنچه پیش از این، برای اقوام گذشته روی داده، ذکر می‌گردد تا مردم از آن پند گیرند و دچار اشتباه و تحمّل عذاب نگردند. نوع سوم، تمثیلی است که حق تعالی برای تفهیم موضوع و در مقام مقایسه آورده است (اسماعیلی، ۱۳۸۱: ۱۱۴). نوع اول را می‌توان تمثیل بلاغی و نوع دوم را تمثیل داستانی و نوع سوم را تمثیل قیاسی نامید.^۲ او در ادامه می‌افزاید: مثل در قرآن کریم به لحاظ ساختاری چهار حالت دارد:

۱. جستجو با نرم افزار نور الأنوار ۲

۲. تعابیر تمثیل بلاغی، تمثیل داستانی و تمثیل قیاسی از نویسنده این سطور است.

۱. کلمهٔ مَثَل به صراحت ذکر شده است. چنانکه می‌فرماید: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَثْقَارًا﴾ (جمعه / ۵).

۲. کاف تشبیه بر سر مشبه به تمثیلی آمده است. چنانکه می‌فرماید: ﴿أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حُدَرَ الْمَوْتِ﴾ (بقره / ۱۹)

۳. هم کاف تشبیه و هم کلمهٔ مَثَل به شکل کَمَثَل آمده است. چنانکه می‌فرماید: ﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ﴾ (بقره / ۱۷)

۴. کاف تشبیه و کلمهٔ مَثَل وجود ندارد و تنها از سیاق عبارت و مفهوم وجود مَثَل نمایان است (ضمنی و مستتر). چنانکه می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفْتُحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ﴾ (بقره / ۴۰).
امور کلی و عقلانی به تصاویر زنده و محسوس تشبیه شده است (اسماعیلی، ۱۳۸۱: ۱۱۶).

سخن محققان دربارهٔ شمار امثال قرآنی متفاوت است. ابن قیّم جوزیه، تعداد امثال قرآن را چهل و سه مَثَل (الجوزیه، ۱۹۸۱: ۵۷) و بعضی دیگر شمار آنها را پنجاه مثل و دستهٔ دیگر، یکصد و سی مثل دانسته‌اند (رحمان ستایش و محسنی، ۱۳۸۹: ۵۷).

انگیزش^۱: تعریف، انواع و مؤلفه‌ها

انگیزش، در فرهنگ لغت به معنای ترغیب، تحریک و انگیزختن است (عمید، ۱۳۷۵، ۱۷/۱) با شنیدن کلمهٔ انگیزش آن را چیزی تصور می‌کنیم که ما را به جنبش و تحرّک و می‌دارد و به ما کمک می‌کند تا تکالیف خود را انجام دهیم. بعضی اوقات به نیازها، خواسته‌ها، تمایلات و قوای درونی افراد اطلاق می‌شود. انگیزش را چرایی رفتار هم می‌گویند. به دیگر سخن، هیچ رفتاری از کسی سر نمی‌زند مگر آنکه انگیزه یا نیازی محرّک آن باشد. بنابر این، انگیزش حالتی درونی و کمبود یا محرومیتی است که انسان را

به انجام یک سری فعالیت‌ها و می‌دارد. با این وجود، تعاریف مختلفی از انگیزش مطرح شده و در مورد ماهیت دقیق آن اتفاق نظر واحدی وجود ندارد. این اختلاف نظرها درباره چستی انگیزش، خود را در نظریه‌های مختلف بروز می‌دهد.

بر اساس تعریف شانک^۱، می‌سی^۲، و پینتریچ^۳ (۲۰۱۴) انگیزش یک فرآیند است و نه یک فرآورده یا محصول؛ فرایندی است که با آن رفتار معطوف به هدف برانگیخته و حفظ می‌شود. این یک تعریف شناختی از انگیزش است، زیرا فرض می‌کند که یادگیرندگان هدف‌هایی را بر می‌گزینند و فرایندهای شناختی، مانند برنامه ریزی و نظارت) و رفتاری مانند پشتکار، تلاش را برای دستیابی به اهدافشان به کار می‌گیرند (رضایی، ۱۳۹۹: ۱۹). گاهی آن را به عنوان وضعیت درونی فرد که محرک، جهت‌دهنده و عامل رفتار است، تعریف می‌کنند (لطف آبادی، ۱۳۹۳: ۱۱۷). بنابر این، به حالت‌های درونی ارگانسیم که موجب هدایت رفتار او به سوی نوعی هدف می‌شود، اشاره می‌کند (ابراهیمی قوام و خاقانی زاده، ۲۰۲۳: ۲). انگیزش، مستلزم فعالیت جسمانی یا ذهنی است. فعالیت جسمانی به کار گرفتن اعضای بدن مثل دست، گوش و چشم و فعالیت ذهنی، طراحی تمرین و تکرار، سازمان دهی، نظارت و تصمیم‌گیری و امثال اینها را در بر می‌گیرد.

انگیزش دیدنی نیست و سازه‌ای فرضی تلقی می‌شود. به دیگر سخن، نمی‌توان انگیزش یادگیرنده را در کسب موفقیت یا انجام یک رفتار معین، مشاهده نمود؛ ولی می‌توان انجام تکالیف یا کار خاص، میزان مشارکت، تغییر، تحول و جنبش فرد دریافت‌کننده انگیزش را به چشم دید. از این رو، روان‌شناسان، انگیزش را متغیر، عامل یا مفهومی فرض می‌کنند که بعضی از رفتارها را کنترل، توجیه و تبیین می‌کند. با این حال، استنتاج انگیزش از راه مشاهده رفتار و اعمال تا حدی مشکل است. مفهوم انگیزش به طور سنتی در تبیین شدت و جهت فعالیت انسان به کار می‌رود. ممکن است انگیزش یادگیرندگان، هم از لحاظ شدت و هم از لحاظ جهت، متفاوت باشد. برای مثال، ممکن است دو فراگیر برای بازی‌های رایانه‌ای برانگیخته شوند، اما یکی از آنان نسبت به دیگری با شدت بیشتری برانگیخته شده

باشد. شاید بتوان، انگیزش را به موتور و فرمان ماشین تشبیه کرد.

انگیزش در نظریه‌های روان‌شناسانه و تربیت‌مدارانه مطرح شده و نظریه‌هایی مانند نظریه آبراهام مازلو، نظریه انگیزش پیشرفت، نظریه اسنادی هایدر، ناظر به آن است. در نظریه روانی - جنسی که یکی از نظریات رشد انسان است، به صورت جدی مورد توجه قرار گرفته است. این نظریه، مدلی ارائه می‌دهد که تبیین می‌کند متغیرهای مختلف چگونه با هم تعامل می‌کنند تا رفتارهای پیچیده را به وجود آورند. کشاننده‌ها یا انگیزه‌ها، من، فرامن و انتظارات دیگران مثل انتظارات والدین و دوستان، باهم تعامل می‌کنند تا فرایندهای روانی و رفتار، ایجاد شوند. این نظریه، به نقش انگیزه‌های جنسی، پرخاشگری و قدرت طلبی اشاره و تأکید می‌کند. البته بین طرفداران این نظریه در این کددام کشاننده‌ها در اولویت هستند، اختلاف نظر جدی وجود دارد. برای مثال، فروید (۱۹۳۹)^۱ به کشاننده‌های جنسی و آدلر (۱۹۳۷)^۲ به قدرت طلبی و سالیوان (۱۹۴۹)^۳ به نیازهای فردی تأکید می‌کنند (نیومن، ۱۳۹۴: ۹۶). این نظریه، با این انتقاد روبه رفته که انگیزش و کشاننده‌ها را بیش از حد ساده کرده است؛ زیرا همه کشاننده‌ها را به جنسی، پرخاشگری و قدرت طلبی محدود نموده است (همان: ۹۷).

انگیزه و انگیزش غالباً به صورت مترادف به کار می‌روند. با این حال، می‌توان انگیزه را دقیق‌تر از انگیزش دانست. به این صورت که انگیزش را عامل کلی مؤلف رفتار، اما انگیزه را علت اختصاصی یک رفتار خاص به حساب آورد. پدیده انگیزش، غالباً به علل رفتار و تعبیر و تفسیر انسان از رفتارهای گوناگون توجه دارد. انگیزش، دلایل رفتار افراد را نشان می‌دهد. رفتار داراب انگیزه، رفتاری همراه با انرژی، جهت‌دار و دنباله‌دار است (صابری تولائی و همکاران، ۱۳۹۵: ۳).

از لحاظ پرورشی، انگیزش هم هدف است و هم وسیله. از این رو، تمام برنامه‌های درسی دارای هدف‌های انگیزشی هستند. انگیزش مانند آمادگی ذهنی یا رفتارهای ورودی یک پیش‌نیاز یادگیری به حساب می‌آید و تأثیر آن بر یادگیری کاملاً آشکار است.

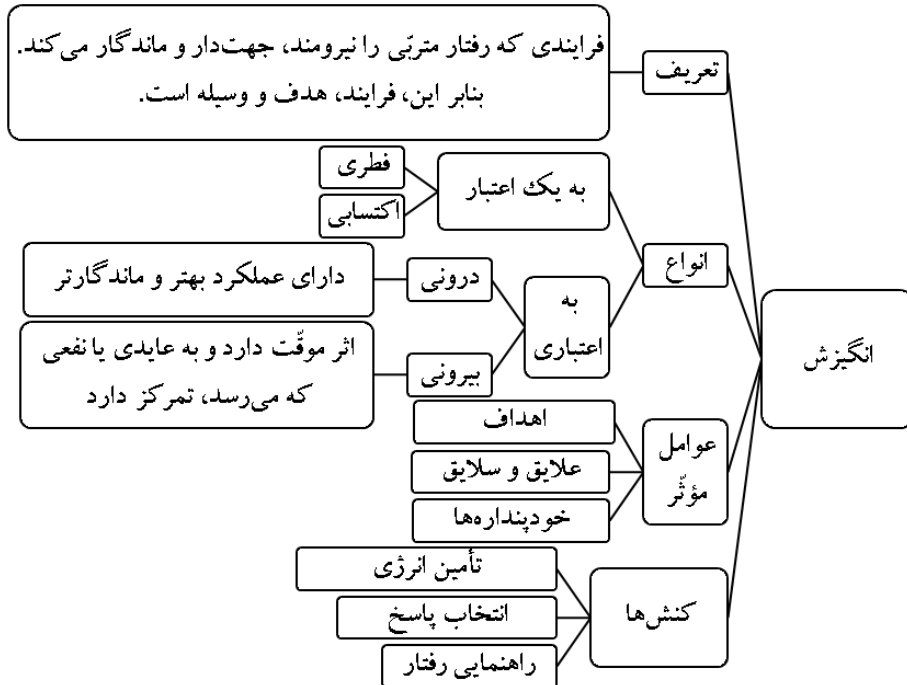
1. Sigmund Freud
2. Alfred Adler
3. Harry Sullivan

انگیزش متغیری فرضی است که روانشناسان تربیتی، بود و نبود و درجات آن را در متریبان از راه مشاهده رفتار در محیط‌های آموزشی استنباط می‌کنند (همان: ۳)

انگیزش به یک اعتبار، به انگیزش فطری و انگیزش اکتسابی تقسیم می‌شود. انگیزش فطری بر پایه فرایندهای زیستی - شیمیایی موجود زنده استوار بوده و از یادگیری متأثر نمی‌شود و عمدتاً برای حفظ موجودیت بدن، دفاع از فردیت زیستی و حفظ بقای نوع است. گرسنگی، تشنگی و نیاز جنسی از این قبیل انگیزش محسوب می‌شوند. انگیزش اکتسابی یا آموخته شده، انگیزشی است که ظهورش تحت تأثیر عوامل محیطی و اجتماعی است، یادگیری در آن نقش اساسی دارد و در افراد و اجتماعات مختلف کاملاً متفاوت است (حسن زاده و مهدی نژاد گرجی، ۱۳۹۸: ۳۴). انگیزش، به اعتبار دیگر، به انگیزش بیرونی و انگیزش درونی تقسیم می‌گردد. در انگیزش درونی، فرد به صورت درونی برانگیخته می‌شود و منبع انگیزش در درون فرد و تکلیف قرار دارد. فرد، تکلیف را به خودی خود، لذت بخش و ارزشمند می‌داند. انگیزش درونی نوعی تمایل طبیعی برای جستجو و غلبه بر چالش‌هاست. در این نوع انگیزش، تربی به سبب چالش انگیزی و پیچیدگی تکالیف و یا به دلیل اینکه تکالیف باعث ایجاد احساس شایستگی، تبخر، کنترل یا خودمختاری می‌شوند، تلاش می‌کند. در انگیزش درونی، فرد خود را برای انجام دادن کاری توانمند احساس می‌کند و هدف لذت بردن از خود آن فعالیت است، نه رسیدن به پاداش و تقویت. برعکس انگیزش درونی، در انگیزش بیرونی فرد از بیرون برانگیخته می‌شود. در واقع، افراد تا حد زیادی بر اثر پیامدهای تقویتی رفتار خود یا یک الگوی مشاهده شده در گذشته برانگیخته می‌شوند. وولفولک^۱ (۲۰۰۴) بیان می‌کند زمانی که مربی برای گرفتن نمره، اجتناب از تنبیه، خوشحال کردن معلم یا به هر دلیل دیگری کاری را انجام می‌دهد، انگیزش بیرونی را تجربه می‌کند. در انگیزش بیرونی، افراد واقعاً به خود فعالیت علاقه مند نیستند، بلکه به چیزی که عایدشان می‌شود، توجه می‌کنند. دانش آموزانی که به صورت درونی برای یادگیری برانگیخته می‌شوند، در مقایسه با دانش آموزانی که تنها به صورت بیرونی برانگیخته اند، عملکردی بهتر دارند (رضایی، ۱۳۹۹: ۲۱). روان‌شناسان بر این

باورند که انگیزش سه کنش یا عمل مهم انجام می‌دهد که عبارتند از: تأمین انرژی، انتخاب پاسخ و راهنمایی رفتار. انگیزه، انرژی لازم رفتار را تأمین می‌کند و فرد را به فعالیت وادار می‌سازد. سبب می‌شود که فرد، پاسخ‌ها یا فعالیت‌های گوناگون موردی را برگزیند که موجب ارضای انگیزه موجود می‌شود و مهم‌تر آنکه فعالیت به یک هدف معین متوجه باشد. براساس تعاریف مختلف انگیزش، می‌توان به چند مؤلفه اساسی در تعریف انگیزش اشاره کرد:

۱. فرآیندی است که رفتار را نیرومند ساخته و به آن انرژی می‌دهد.
 ۲. فرآیندی است که رفتار را هدایت کرده و به آن جهت می‌دهد.
 ۳. فرآیندی است که باعث نگهداری و تقویت رفتار می‌شود.
- عوامل گوناگونی می‌توانند بر انگیزش افراد تأثیر بگذارند که از آنها می‌توان به اهداف، علایق و خودپنداره‌های شخصی اشاره کرد.



۱- پیشینه پژوهش

درباره شناسایی، گردآوری و بلاغت امثال قرآن کریم، تحقیقات ارزشمندی در قالب‌های کتاب، پایان‌نامه و مقاله صورت گرفته است؛ که از آنها می‌توان به کتاب‌های «امثال القرآن» نوشته ابن قیّم الجوزیه، «امثال القرآن» نوشته ناصر مکارم شیرازی، «امثال القرآن» و «مَثَل‌های آموزنده قرآن» نوشته جعفر سبحانی، «تفسیر امثال القرآن» نوشته اسماعیل اسماعیلی، «فرهنگ امثال القرآن و معادل‌های آن در زبان فارسی» نوشته سید محمد رضوی، «الأمثال القرآنیة: تأملات» نوشته حسن جنکه الميدانی، «الأمثال فی القرآن» نوشته محمد جابر الفیاض و «الأمثال الکامنه فی القرآن» نوشته حسین بن الفضل، «الأمثال فی القرآن» نوشته محمد بن ابی بکر آیوب الزرعی و «الأمثال و المثل و التمثل و المثالات فی القرآن الکریم» نوشته سمیح عاطف الزین و همچنین مقالات ساره نوروزی (۱۳۸۸) با عنوان «امثال و تشبیهات در قرآن کریم» و طاهره قلی‌پور زبید و همکاران (۱۳۹۸) با عنوان «نمادشناسی حیوانات در امثال قرآن» و محمدهادی معرفت (۱۳۸۶) با عنوان «امثال قرآن» و نیز رساله دکتری سمیره عدلی محمد رزق (۱۹۸۷) با عنوان «وجوه البیان فی الأمثال قرآن» و پایان‌نامه کارشناسی ارشد عیسات قدور سعد با عنوان «جمالیات المثل فی القرآن الکریم» اشاره کرد. می‌توان گفت که مقاله محمد کاظم رحمان ستایش و فاطمه محسنی (۱۳۸۹) با عنوان «روش تربیتی تمثیل در قرآن و روان‌شناسی با تأکید بر تفاسیر المیزان، نمونه و راهنما» همسو با پژوهش حاضر است و نویسندگان در آن دیدگاه‌های تربیتی سه تفسیر معاصر شیعه را در امثال قرآن مورد توجه قرار داده‌اند. نویسندگان این مقاله، مسأله سرعت بخشی امثال قرآن را در روند یادگیری و پندآموزی مورد توجه قرار داده و به این نتیجه رسیده‌اند که در تفاسیر مورد تحقیق هم سرعت بخشی امثال قرآن به فهم و تفکر متریبان، مورد توجه قرار گرفته است. بر اساس نتایج این مقاله، مثال، سبب تفحص متریبی به ویژه در بحث‌های فلسفی، اخلاقی و تربیتی و افزایش فکر و اندیشه او می‌گردد. علاوه بر آن، می‌توان به عنوان درمان برای بیمارانی که از نظر روحی رنج می‌برند از آن بهره جست. مؤثرترین روش از بین روش‌های تربیتی را می‌توان مثال نامید؛ چراکه سبب فهم مخاطب در مدت زمان بسیار کم، نسبت به مطالب علمی پیچیده و دشوار می‌گردد. از منظر

مفسران، مثال سبب تسریع مطالعه درباره موضوعاتی که آغاز و انجامش سال‌ها به طول خواهد انجامید، می‌گردد (رحمان‌ستایش و محسنی، ۱۳۸۹: ۷۲).

۲- اهداف انگیزشی امثال قرآن کریم

تردید نیست که همه امثال قرآن اعم از ضرب الأمثال، ارسال الأمثال و تمثیلات قرآن کریم به عنوان انگیزش عمل می‌کنند؛ ولی اهداف آنها متفاوت است که در این بخش به تبیین این مسأله خواهیم پرداخت. پیش از پرداختن به موضوع، نباید از یاد برد که مخاطب امثال، بزرگسالان هستند؛ و آموزش بزرگسالان، طبق دیدگاه‌های تربیتی، از جمله دیدگاه ملکام نولز (۱۹۱۳)، باید جهت‌دار یا مسأله‌محور و با انگیزش قوی باشد. (صباغیان و اکبری، ۱۳۹۵: ۳۱۱) اصل انگیزش، یکی از اصولی است که کیفیت آموزش بزرگسالان را تضمین و تقویت می‌کند (همان: ۳۱۸).

در دو آیه ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اسْتَرَوْا الضَّلَالَةَ بِالْهَدَىٰ فَمَا رِيحَتْ تَجَارِئُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾ (*) ﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ﴾ (بقره/۱۷-۱۶) بنا به گفته علامه طباطبائی، خدای متعال با آوردن مثلی، وضع منافقین را مجسم ساخته است (طباطبائی، ۱۳۸۳: ۸۸/۱). نمایش منافقی است که اظهار ایمان کرده و از منافع آن به طور موقتی بهره می‌برد، ولی طولی نمی‌کشد که به ذات اصلی خود باز می‌گردد و خداوند هم توفیق خود را از او می‌گیرد. ای مسلمان و ای مخاطب قرآن، آگاه باش که حال انسان منافق چنین است که به ظاهر دم از ایمان می‌زند تا از بعضی فوائد دین برخوردار شود. برای مثال او چون خود را مسلمان و مؤمن قلمداد می‌کند از مؤمنین ارث می‌برد و با دختران آنان ازدواج می‌کند. این انگیزش، درونی و اکتسابی است. به مسلمانان درباره رفتارهای منافقان هشدار می‌دهد. هرگاه مسلمانان بر سر موضع‌گیری در قبال منافقان قرار گرفتند تردید نکند که که آنها ذات اصلی خود را نهان می‌کنند و دور نیست که به ذات اصلی خود باز گردند. کنش مهم این انگیزش راهنمایی رفتار است.

در آیه شریفه ﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءٌ وَنِدَاءٌ صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ (بقره/۱۷۱) مثل صریح یا واضح وجود دارد. در زمینه بیان حال کفار،

خدای متعالی، تمثیلات دیگری در ۱۸ / یونس، ۳۹ / نور، ۴۱ / عنکبوت و ۱۰ / تحریم به کار برده است. برای نمونه، در آیه ۱۸ سوره یونس، کرده‌های نیک کافران را به خاکستری تشبیه کرده که از آتش به جای مانده و ناگهان در یک روز توفانی و پرباد، بادی می‌وزد و همه آن خاکسترها را به هوا می‌برد.

علامه طباطبائی ذیل آیه ۱۷۱ سوره بقره می‌نویسد: مثل به معنای جمله‌ای است که بر سر زبان‌ها باشد از قبیل جمله معروف «دخترم به تو می‌گویم عروسم تو بشنو» (طباطبائی، ۱۳۸۳: ۱/۶۳۵). خدای متعال در زمینه چگونگی رفتار با کفار چندین قاعده فرا دست مؤمنان نهاده است. گوینده این سخن، خدای متعال است که آگاه به پندارهای دل انسان‌هاست؛ نه دروغ می‌گوید و نه خلف وعده می‌کند. صدور این سخن از خدای متعال، متربی را بر آن می‌دارد که در قبال انتخاب رفت و آمد و رفتار با کفار، پاسخ رفتاری درست اتخاذ کند. به عبارت دیگر، این انگیزش درونی و اکتسابی، مؤمن را به رفتار و پاسخ درست راهنمایی خواهد کرد. به نظر می‌رسد برای کسی که مؤمن به خداست، دیگر نوبت توجه به علایق و خودپنداره‌ها نخواهد رسید. کفار به چارپایانی می‌مانند که شبان بر آنها بانگ می‌زند و فرا می‌خواند و به آنها هشدار می‌دهد که دور نشوند، ولی آنها بانگ و هشدار او را در نمی‌یابند. مؤمن باید بداند که کفار به جهت منافع خودشان، بانگ و هشدار حق پرستان را نخواهند شنید. به هر کجا که میل منافع‌شان بگردد خواهند گروید. حرف حساب آنان، منافع‌شان است.

در آیه شریفه ﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أُنْبِتَتْ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره/۲۶۱) مثل صریح و واضحی وجود دارد و متربی به انفاق دلی و فی سبیل الله، ترغیب می‌شود. در آیه ۲۶۵ سوره بقره، آیه ۱۱۷ سوره آل عمران هم همین انگیزش به کار رفته است. هم در «حقوق الناس» و هم در «حقوق الله» یکی از مهم‌ترین موارد مورد تأکید خدای متعال، انفاق است. پاره‌ای از انفاقات از قبیل زکات، خمس، کفارات مالی را واجب نمود و پاره‌ای از انفاقات از قبیل صدقه، وقف و وصیت خیر، اطعام و هبه و غیر آنها را مستحب ساخت. خدای متعال از قبل این کار، اهداف و اغراض چندی اراده فرموده است. حمایت از فقرا، کاهش فاصله طبقاتی

بین فقیر و غنی، برحداشتن طبقه مرّفه از اشرافی‌گری و نازیدن به مال و ثروت و نفی بریز و پباش، از جمله آن اهداف و اغراض بوده است. چنانکه علامه طباطبائی ذیل همین آیه بیان داشته، خدای متعال می‌خواهد زندگی بشر را در شؤن مختلفش نظام ببخشد و طوری تربیتش دهد که سعادت انسان را در دنیا و آخرت تضمین نماید و زندگی در جامعه‌ای باشد که جوّ فضائل اخلاق حاکم بر آن باشد و در نتیجه، از آنچه خدا ارزانش داشته استفاده کند و داده‌های خدا برایش نعمت باشد، نه عذاب و بلا (طباطبائی، ۱۳۸۳: ۲/۵۸۸). خدای متعال بر این پندار که مال و ثروت با انفاق رو به کاستی خواهد گذاشت، خطّ بطلان کشیده است. پس، خودپنداره نقص و کاستی مال که به احتمال زیاد می‌تواند مانع انفاق باشد، به قوّت و شدّت ردّ شده و دو عبارت ﴿وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ و ﴿وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ بر این قوّت و شدّت دلالت دارند. آیه شریفه، انگیزش اکتسابی و درونی انفاق است. دو کنش تأمین انرژی و انتخاب پاسخ یا نوع رفتار در آن به چشم می‌خورد. به بیان دیگر، مترّبی مؤمن وقتی دانست که از قبل انفاق مال، مال حلال خداداد و رضای الهی نصیبش خواهد شد به انفاق ترغیب خواهد شد. او در مقابل انتخاب انفاق کردن و نکردن، بی‌گمان انفاق کردن را انتخاب خواهد نمود.

افزون بر آیاتی که گذشت، خدای متعال در زمینه کیفیت آفرینش عیسی (ع) در ۵۹/آل عمران، رفتار بلعم باعور و هوادارانش در ۱۷۶/اعراف، زندگانی فانی و زودگذر دنیا در ۲۴/یونس - ۴۵/کهف و ۲۰/حدید، کشمکش و نبرد دو گروه حقّ و باطل در ۲۴/هود و ۳۲/کهف، حقیقت بهشت در ۳۵/رعد و ۱۵/محمّد، حقیقت ایمان و توحید در ۲۴/ابراهیم، حال مرّقان کفرزده در ۱۱۲/نحل و ۱۳/یس، حقیقت قدرت الهی و ناتوانی مردم بویژه کافران در ۷۳/حج، حقیقت هدایت الهی در ۳۵/نور، حقیقت پیامبر (ص) و اصحابش در ۲۹/فتح، حال دشمنان اسلام به ویژه یهود در ۱۴/حشر و ۵/جمعه، امثال واضحی به کار برده که همه آنها اهداف انگیزشی دارند.

بیشترین اختلاف نظر در زمینه تعداد امثال قرآن به آیاتی مربوط می‌شود که در آنها امثال یا تمثیلات کامنه به کار رفته است. چیزی که در آن هیچ تردیدی نیست، این است که همه محققان بویژه ادب پژوهان قرآن، آیاتی را که در آنها، تشبیه یا استعاره تمثیلیه به

کار رفته، جزو امثال کامنه محسوب کرده‌اند.

در آیه ﴿قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَحَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ﴾ (نحل/۲۶) مثل کامن و غیرصریح وجود دارد و مبتنی بر بیان حال کسانی است که در امر دین، دست به فریب مؤمنان می‌زدند و خداوند متعال، بنیاد و بنیان آنان را برکنده است. آیه شریفه، نوعی تهدید یا هشدار و إنذار برای کفار و مشرکانی است که به پندار خود، خدای متعال و پیامبر (ص) و مؤمنان را می‌فریند. اعلامی است که خدای متعال از مکرها و نقشه‌های نهانی آنان آگاه است. علامه طباطبائی، آیه شریفه را از قبیل کنایه و تمثیل دانسته و بیان داشته است که آیه شریفه کنایه از ابطال کید و افساد مکر ایشان است. مثل کسی که می‌ترسد از جلو او را بزنند و همه حواسش، جمع پیش رویش است؛ ناگهان دشمن از پشت سر بر او وارد می‌شود. خداوند هم بنیان مکر ایشان را از پایه منهدم می‌کند؛ در حالی که آنان حواسشان جمع بالای سر و ناحیه سقف است، ناگهان می‌بینند که سقف بر سرشان فرو ریخت، اما نه اینکه سقف را خراب کرده باشند، بلکه پایه را از زیر سقف بکشند (طباطبائی، ۱۳۸۳: ۱۲/۳۳۹). به نظر می‌رسد که خداوند متعال، حال کفار و مشرکان را به حال قومی که عمارت‌های باشکوهی بنا کردند و چون پایه‌های آن عمارت‌ها، سست بود فرو ریخت و همه ساکنانش را هلاک ساخت، تشبیه کرده است. انگیزش موجود در این آیه، درونی و از قبیل اکتسابی است. این آگاهی‌هایی که خداوند به کفار داده ممکن است که رفتار آنها را در دست برداشتن از فریفتن مؤمنان نیرومند و ماندگار سازد؛ زیرا آنها که اصل فریب را به کسی فاش نساخته‌اند، ولی خدای متعال اعلام می‌کند که از برنامه‌های نهانی و شوم آنها آگاه است و طولی نخواهد کشید که آنها بر ملا خواهد ساخت. این اعلام الهی، خودپنداره‌های باطل آنان را به هم می‌ریزد و به هم خوردن خودپنداره‌ها و خیالات خام، زمینه را به اجتناب از کردار زشت فراهم می‌آورد.

۳. آثار تربیتی امثال قرآن کریم

پس از تبیین معنای امثال قرآنی و انگیزش و اهداف انگیزشی امثال قرآن کریم، سزاست آثار تربیتی توجه به امثال پرمغز قرآن کریم مورد واکاوی قرار گیرد چراکه قرآن کتاب هدایت است و استفاده از تمثیل در برخی از آیات آن، در راستای تقریب به ذهن

مفاهیم بلند تربیتی و هدایتی این کتاب شریف بوده است. برای این منظور برخی امثال قرآنی ذیل ۱۵ عنوان مورد واکاوی قرار می‌گیرند تا بتوان از این رهگذر از مکتب تربیتی نورانی قرآن، خوشه‌ای برچید.

۱-۳. خداشناسی

«خدا نور آسمانها و زمین است. مثل نور او چون چراغانی است که در آن چراغی، و آن چراغ در شیشه‌ای است. آن شیشه گویی اختری درخشان است که از درخت خجسته زیتونی که نه شرقی است و نه غربی، افروخته می‌شود. نزدیک است که روغنش - هر چند بدان آتشی نرسیده باشد - روشنی بخشد. روشنی بر روی روشنی است. خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می‌کند، و این مثلها را خدا برای مردم می‌زند و خدا به هر چیزی داناست. (نور: ۳۵)»

در این مثال خداوند خود را به (مصباح) و جهان را به (مشکاة) تشبیه فرموده است و مرادش از (رُجَاجَةٌ) پرده‌ای است که خداوند خویشتن را در فراسوی آن از چشم خلایق پنهان کرده است. ولی این پرده نه تنها نهان نمی‌دارد، بلکه بر شدت ظهور نیز می‌افزاید.

توجه به ابعاد این تشبیه زیبا، می‌تواند منجر به درک بهتری در زمینه خداشناسی انسان شود. در شرح و بسط بیشتر این مطلب باید گفت «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» را سه گونه می‌توان معنی کرد: الف) خدا روشنگر هستی است. چرا که خداوند با پرتو لطف خود جهان را از نیستی به هستی آورده است و آن را پدیدار کرده است. هر یک از مخلوقات را در پرتو نور هدایت تکوینی و تشریحی و خرد خدادادی به راه و روش و کار و وظیفه خود آگاه و آشنا فرموده است. پیوسته هم جهان و جهانیان را در پرتو نور خود می‌پاید و مراقبت می‌نماید. ب) خدا نور هستی است. مگر نه این است که نور، خود ظاهر و ظاهر کننده اشیاء است؟ همه چیز در پرتو نور دیده می‌شود و نور رمز بقاء است؟ همه هستی نور است؟ به همین منوال خدا برای چشمهای بینا و دل‌های آگاه، آشکار است، و او هستی را پدیدار کرده است و همه چیز هستی بر وجود پایدار او دلالت دارد. بدون وجود خدا دنیا لحظه‌ای برجای نمی‌ماند. همه انوار هستی از نور او مایه می‌گیرد و به نور پاک او منتهی می‌گردد. ج) خدا هدایت دهنده هستی است. او است که جهان را می‌گرداند. و انسان را با وحی و

عقل و دانش رهنمود، و حیوان را با غریزه رهبری، و زمین را و زمان را و همه چیز جهان را به گونه‌ای به وظیفه خویش آشنا و در مسیر خود هدایت فرموده است، و سراسر جهان را نظم و نظام بخشیده و همه ذرات زمین و کرات آسمان را همچون حلقه‌های زنجیر به هم پیوند داده است (قرآنتی، ۱۳۸۸: ۲۴۱)

توجه به معنای این آیه شریفه و تدبر در آن سبب تقویت خداشناسی در انسان می‌شود، امری که در پرتو آن، جهان بینی الهی در انسان شکوفا می‌شود و زاویه دید او در تمامی مسائل زندگی تحت الشعاع قرار می‌گیرد چرا که مسبب الاسباب را تنها خدا می‌بیند.

۲-۳. تکیه بر خداوند در سختی‌ها

«ای مردم، مثلی زده شد. پس بدان گوش فرا دهید: کسانی را که جز خدا می‌خوانید هرگز [حتی] مگسی نمی‌آفرینند، هر چند برای [آفریدن] آن اجتماع کنند، و اگر آن مگس چیزی از آنان برآید نمی‌توانند آن را بازپس گیرند. طالب و مطلوب هر دو ناتوانند. (حج: ۷۳)»

در این مثال، محور کلام یکی از کوچکترین موجودات هستی است که ضعیف و ناتوان است و انسان به راحتی قدرت از بین بردن آن را دارد. خداوند برای اثبات ضعف و ناتوانی بتها و خدایان غیر الهی، از این موجود به عنوان مثال استفاده می‌کند و می‌فرماید نه قدرت خلق آن را دارید و اگر از شما چیزی برآید می‌توانید پس بگیرید و بدین ترتیب نهایت ضعف و ناتوانی هر آنچه غیر خداست به تصویر کشیده می‌شود.

باور به این مطلب، تاثیر شگرفی در توکل و اعتماد انسان به خداوند به خصوص در مصائب و مشکلات دارد. چرا که وقتی انسان عمیقاً باور داشته باشد که قدرتی فوق قدرت الهی نیست به خداوند نمی‌گوید مشکلی بزرگ دارم بلکه به مشکلات خود می‌گوید من خدای بزرگی دارم.

۳-۳. تبیین عوامل قدرتمندی مومن

«محمد [ص] پیامبر خداست؛ و کسانی که با اویند، بر کافران، سختگیر [و] با همدیگر مهربانند. آنان را در رکوع و سجود می‌بینی. فضل و خشنودی خدا را خواستارند. علامت

[مشخصه] آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان است. این صفت ایشان است در تورات، و مثل آنها در انجیل چون کشته‌ای است که جوانه خود برآورد و آن را مایه دهد تا ستر شود و بر ساقه‌های خود بایستد و دهقانان را به شکفت آورد، تا از [انبوهی] آنان [خدا] کافران را به خشم دراندازد. خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده است. (فتح: ۲۹)»

خداوند، خواهان بروز و ظهور نماز و نیایش مؤمنان، در گستره جامعه است. (تریهم رکعاً سجداً) واژه «تراهم» می‌رساند که رکوع، سجود و نیایش مؤمنان، به گونه مخفی صورت نمی‌گیرد بلکه آن چنان است که اگر شخصی به جامعه اسلامی نگاه کند، به آسانی روحیه نیایش و نمازگزاری را در آنان مشاهده می‌کند. از سوی دیگر لحن آیه شریفه، تمجید از چنین روش و منش است.

رکوع و سجود (نماز)، عالی‌ترین جلوه نیایش و عبودیت خلق در برابر خدا (تریهم رکعاً سجداً) از این که رکوع و سجود به عنوان ارکان نماز، از میان همه عبادات، اختصاص به ذکر یافته است، ویژگی و اهمیت آن استفاده می‌شود.

در حقیقت دین الهی، ناظر بر همه شؤون زندگی و دربردارنده پیام‌های اجتماعی، سیاسی و معنوی (أشداء علی الکفار رحماء بینهم تریهم رکعاً سجداً) تعبیر «أشداء...» ترسیم‌گر خط سیاسی، «رحماء بینهم» بیانگر اخلاق اجتماعی و «تراهم رکعاً...» بیانگر روح معنوی جامعه اسلامی است.

پیروان راستین پیامبر(ص)، همواره در تلاش برای جلب رحمت و خشنودی خداوند هستند چرا که دستیابی به فضل و خشنودی خداوند، نیازمند تلاش و عمل مستمر می‌باشد. باید گفت جامعه اسلامی در عصر بعثت، جامعه‌ای مستحکم، مستقل و خلاق (کزرع أخرج شطه فازه فاستغلظ فاستوی علی سوقه) بود. خداوند، در مقام توصیف پیامبر(ص) و یاران آن حضرت، اوصافی را که برای آنان یاد کرده است. این اوصاف عبارت است از: «استغلظ» (استحکام)، «استوی علی سوقه» (استقلال) و «يعجب الزراع» (زاینندگی و خلاقیت).

از آیه شریفه استفاده می‌شود که همراهان و مصاحبان پیامبر(ص)، نه براساس مصاحبت

بلکه بر ملاک ایمان و عمل، از مغفرت و پاداش بهره خواهند برد. همه انسان ها حتی مؤمنان، در معرض لغزش و نیازمند مغفرت الهی (وعد الله الذین ... مغفوره) این که خداوند، به مؤمنان دارای عمل صالح نوید مغفرت داده است در حقیقت می‌نمایند که بعضی از لغزش ها، برای همگان متوقع است و در صورت حفظ ایمان و عمل صالح، قابل جبران و بخشش است.

صلابت و استقلال امت اسلامی، در پرتو نفوذناپذیری در برابر کافران و انعطاف پذیری در برابر اهل ایمان و برخورداری از روح عبودیت* (أشداء ... رحماء ... تریهم رگماً سجداً ... کزرع أخرج شطه) چنانچه «کزرع أخرج...» بیان دیگری از «أشداء علی الکفار رحماء بینهم تراهم رگماً سجداً» باشد؛ یعنی، همان کفرستیزی، رحمت بر مؤمنان و روحیه بندگی است که زمینه صلابت و استقلال جامعه اسلامی را فراهم می‌کند.

۳-۴. توجه کردن به خوبی‌ها

«آیا ندیدی چگونه خداوند «کلمه طیبه» (و گفتار پاکیزه) را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشه آن (در زمین) ثابت، و شاخه آن در آسمان است (ابراهیم:۲۴).» خداوند، مردم به مطالعه و تیزبینی در چگونگی مثالهایش برای دریافت حقایق فرا می‌خواند. در این آیه شریفه نیز از تمثیل زیبایی استفاده نموده است بدین معنا که اعتقادات حق چنان درختی ریشه دار، ثابت و استوار است. توجه به این تشبیه موجب می‌شود که انگیزه و رغبت انسان به انجام اعمال و رفتار نیک و شایسته و بهره‌مندی از گفتار پاکیزه افزایش یابد و تمایل داشته باشد تا در این مسیر گام بردارد تا مشمول زیبایی تصویر شده در آیه مذکور گردد.

۳-۵. تعقل گرایی

«مَثَل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است؛ که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: «موجود باش!» او هم فوراً موجود شد. (آل عمران:۵۹).» بنابراین، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر الوهیت او نیست. مراد آن است که اگر آفرینش عیسی بدون پدر در نظر تان بعید می‌نماید، بدانید که آفرینش آدم بدون پدر و

مادر شگفت‌تر از آن است. در این آیه خداوند از طریق عقل و منطق با بشر سخن می‌گوید تا این شبهه را که عیسی (ع) فرزند خداست برطرف نماید. الگوگرفتن از این سبک در مناظرات و مباحث مورد اختلاف، می‌تواند تا حد زیادی در رد شبهات و پیشبرد سیرمنطقی در گفتگو موثر باشد ضمن اینکه نگاه فردی انسان را نیز در موضع‌گیری‌های شخصی و ذهنی ارتقاء می‌بخشد.

۳-۶. توجه به عاقبت امور

«وصف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده [این است که] از زیر [درختان] آن نهرها روان است. میوه و سایه‌اش پایدار است. این است فرجام کسانی که پرهیزگاری کرده‌اند و فرجام کافران آتش [دوزخ] است. (رعد: ۳۵)»
این معنا در آیه دیگری نیز با شرح و بسط دیگری آمده است.

«توصیف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده، چنین است: در آن نهرهایی از آب صاف و خالص که بدبو نشده، و نهرهایی از شیر که طعم آن دگرگون نگشته، و نهرهایی از شراب (طهور) که مایه لذت نوشندگان است، و نهرهایی از عسل مصفاست، و برای آنها در آن از همه انواع میوه‌ها وجود دارد؛ و (از همه بالاتر) آمرزشی است از سوی پروردگارش! آیا اینها همانند کسانی هستند که همیشه در آتش دوزخند و از آب جوشان نوشانده می‌شوند که اندرونشان را از هم متلاشی می‌کند (محمد: ۱۵)»

نیازهای طبیعی و مادی بشر، وسیله‌ای در جهت گرایش دادن او به ارزش‌هاست. در دو آیه فوق، خداوند از گرایش‌های طبیعی انسان به نوشیدن و لذت بردن و... در جهت تشویق او به دین‌داری، استقامت و تقوای پیشگی در طریق حق استفاده کرده است. هم‌چنین مقایسه راه و فرجام مؤمنان با کافران و بازتاب تمایز عملکرد دنیوی آنها زمینه‌ساز گرایش انسان‌ها به ایمان و خداباوری است. در این آیات خداوند نخست به تمایزهای دنیوی اهل ایمان با کافران پرداخته و سپس تفاوت فرجام اخروی آنان را بیان داشته است. از این ارتباط موجود در آیات، پیوند تنگاتنگ میان عملکرد دنیوی هر گروه با فرجامشان استفاده می‌شود.

در حقیقت کنترل قوای نفسانی و خویش‌داری از مخالفت با خدا، شرط بهره‌وری از

نعمت های عالی بهشتی است.

همچنین مغفرت و محو کاستی های اعمال و لغزش های صالحان، جلوه ای از ربوبیت الهی است. (و مغفرة من ربهم) از ارتباط غفران با وصف ربوبیت خدا، می توان نتیجه گرفت که خطاپوشی خداوند نسبت به مؤمنان نیک کردار متقی، ناشی از مقام ربوبیت و پروردگاری او است.

باید گفت فرجام نیک متقین بهشتی، غیرقابل قیاس با فرجام سخت دوزخیان است. بی تقوایی و هواپرستی، منتهی به خلود در آتش دوزخ، متلاشی شدن درون دوزخیان، با نوشیدن آب های گدازنده (و سقوا ماء حمیمًا فقطع أمعاءهم)، فانی نشدن کالبد دوزخیان و نمردن آنان، با وجود شکنجه ها و قطعه قطعه شدن، می شود.

توجه و تدبر در آیاتی اینچنین، که زندگی ابدی انسان را به تصویر می کشد، در ایجاد انگیزه و تلاش برای داشتن زندگی الهی که در نهایت منتهی به خلودی توأم با آرامش و لذت باشد بسیار موثر است. انسان مخیر به دو انتخاب می شود که یکی عذابی غیرقابل توصیف و دیگری آرامشی غیرقابل وصف است. هر یک از این دو فرجام، بستگی به تصمیم انسان دارد که آیا اراده می کند زندگی دنیوی و فانی خود را در چهارچوب قواعد و ضوابط الهی تعریف کند یا خیر. بدیهی است تصمیم درست این زمینه، می تواند انسان را به سمت تربیت دینی سوق دهد و او را در جهان ابدی از نعمات بی شمار الهی بهره مند گرداند.

۳-۷. انفاق

تمثیل های قرآنی در این خصوص در دو بعد انفاق موثر و انفاق بی اثر تبیین شده است که هر یک ذیل آیه مرتبط با آن مورد واکاوی قرار می گیرد.

۳-۷-۱. انفاق موثر

«کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند؛ که در هر خوشه، یکصد دانه باشد؛ و خداوند آن را برای هر کس بخواهد (و شایستگی داشته باشد)، دو یا چند برابر می کند؛ و خدا (از نظر قدرت و رحمت)، وسیع،

و (به همه چیز) داناست. (بقره: ۲۶۱)»

در این آیه شریفه خداوند برای تشویق و ترغیب نسبت به انفاق در خصوص آن تمثیل زیبا و پرمحتوایی را به کار می‌برد. انفاق را به بذری تشبیه می‌نماید که هفتصد برابر و یا حتی بیشتر می‌شود. در حقیقت انفاق را به عنوان معامله‌ای پرسود معرفی می‌کند که این امر در ایجاد انگیزه برای انسان در جهت مبادرت به انفاق بسیار تاثیر گذار است.

هم چنین امام صادق (ع) می‌فرماید هرگاه بنده مومن کار نیکی انجام دهد خداوند پاداش او را زیاد می‌کند تا جایی که هفتصد برابر به او می‌دهد و این است معنای آیه شریفه که فرمود: *والله يضاعف لمن يشاء*. پس اکنون کارهای نیک انجام دهید تا به پاداش آن برسید. راوی گوید: «عرض کردم مقصود از کار نیک چیست؟ امام (ع) فرمود: «هرگاه نماز گزاردی رکوع و سجود آن را نیکو به‌جا آور و هرگاه روزه گرفتی از هرچه روزه را تباہ می‌کند دوری کن و هرگاه حج به‌جا آوردی هرچه برای حج و عمرهات زیان دارد انجام نده» و بعد فرمود: «هرکاری که می‌کنی باید پاک و خالی از عیب و نقص باشد تا مصداق کار نیک باشد.» (مجلسی، ۱۳۸۶: ۲۴۷/۶۸)

باید گفت ایمان، شرط بهره مندی آدمی، از ثمره انفاقهای خویش می‌باشد و طبق روایت فوق، هر کار نیکی می‌تواند مشمول قاعده این معامله پرمفعت گردد و چه چیزی بیش از این می‌تواند در ترغیب انسان به نیکی‌ها و انفاق در راه خدا اثرگذار باشد.

در همین سوره، خداوند مجدد در ادامه، پس از چند آیه، بار دیگر به ذکر اهمیت انفاق می‌پردازد و آن را به باغی پرمحصول تشبیه می‌کند که اگر رگبار هم نیاید باز هم پربار است.

«و مثل [صدقات] کسانی که اموال خویش را برای طلب خشنودی خدا و استواری روحشان انفاق می‌کنند، همچون مثل باغی است که بر فراز پشته‌ای قرار دارد [که اگر] رگباری بر آن برسد، دو چندان محصول برآورد، و اگر رگباری هم بر آن نرسد، باران ریزی [برای آن بس است]، و خداوند به آنچه انجام می‌دهید بیناست. (بقره: ۲۶۵)»

انفاق کنندگان برای کسب رضایت خداوند در آیه شریفه به پاداشی بزرگ وعده داده می‌شوند. هم چنین انفاق، زمینه جلب رضایت خداوند و ثبات نفس و آرامش روحی انسان

را فراهم می‌کند.

انفاق در جهت رضایت خداوند، موجب رشد و تکامل انسان است و انفاق کنندگان به بوستانی که با بارش باران به ثمر نشیند، تشبیه شده‌اند. خداوند به کیفیت انفاق مؤمنان و نیت آنان آگاه است و بر اعمال انسان به‌طور دائم نظارت دارد. (و اللّٰه بما تعملون بصیر) بنابراین لازم است نیت خالص در انفاق تداوم داشته باشد.

۲-۷-۳. انفاق بی اثر

«داستان آنچه [کافران] در این زندگی دنیا انفاق می‌کنند، مانند بادی آمیخته با سرمایی سخت است که [به عنوان مجازات] به کشتزار قومی که بر خود ستم کرده اند برسد و آن را نابود کند؛ و خدا به آنان ستم نکرده است، ولی آنان به خویشتن ستم می‌ورزند. (آل عمران: ۱۱۷)»

کفر، موجب محرومیت آدمی از ثمره انقاقات (اعمال خیر) خویش می‌شود و در حقیقت ظلم به خویشتن است. تباهی امکانات مادی، ثمره انقاقات کافران و بی ثمر بودن انقاقات اهل کفر، نمونه‌ای از کارا نبودن امکانات مادی، در بی نیاز ساختن آنان از خداست.

بی ثمری انفاق (اعمال خیر) و دستاوردهای اهل کفر، ناشی از عملکرد آنان و نه از جانب خداوند است چراکه انگیزه کافران در انقاقات خویش، رسیدن به زندگی پست دنیاست. توجه به این مطلب در تقویت مفهوم دو آیه قبل تاثیرگذار است.

۳-۸. عدم تساوی حق و باطل

«حال این دو گروه [مؤمنان و منکران]، حال «نابینا و کر» و «بینا و شنوا» است؛ آیا این دو، همانند یکدیگرند؟! آیا پند نمی‌گیرند؟! (هود: ۲۴)»

در این مثال قرآنی، خداوند، مردم را به فهمیدن معارف و حقایق و توجه داشتن به آنها فرا می‌خواند. هم چنین آنها را به امتیاز مومنان بر کافران توجه می‌دهد.

بینایی و شنوایی باطنی انسان (توانایی درک و فهم حقایق) گرایش دهنده او به توحید، ایمان به قرآن و انجام اعمال صالح و گرایش‌های شرک آلود و انکار حقانیت قرآن، نشانه

ناشنوایی ضمیر و کوری دل است.

توجه به این قیاس قرآنی می‌تواند موجب تنبه و تذکر برای انسان باشد و بداند همانطور که نابینایی و ناشنوایی جسمانی در این دنیا موجب حرمان است، نابینایی و ناشنوایی روحی و باطنی سبب خسران و حرمان ابدی می‌گردد.

۹-۳. دوری از هواپرستی

«و اگر می‌خواستیم، قدر او را به وسیله آن [آیات] بالا می‌بردیم، اما او به زمین [=دنیا] گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد. از این رو داستانش چون داستان سگ است [که] اگر بر آن حمله‌ور شوی زبان از کام برآورد، و اگر آن را رها کنی [باز هم] زبان از کام برآورد. این، مثل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند. پس این داستان را [برای آنان] حکایت کن، شاید که آنان بیندیشند. (اعراف: ۱۷۶)»

ابتدا در خصوص شان نزول آیه شریفه باید گفت بلعم باعورا عالمی دنیاگرا و پیرو هوا و هوس خویش بود که به خاطر دنیاگرایی و هواپرستی از نایل شدن به منزلت‌های والا و قرب الهی محروم شد چراکه وی پس از ایمان به آیات الهی آنها را تکذیب کرد.

آیه مذکور بیان می‌دارد که اگر او دنیاگرا و پیرو هوای خویش نبود، به درجات رفیع می‌رسید یعنی شیطان به تعقیب او نمی‌پرداخت. در حقیقت عالمان دینی دنیاگرا و پیرو هوا و هوس، در خطر تکذیب آیات الهی و گرایش به کفر هستند. بنابراین تلاش شیطان برای گمراه سازی پس از تمایل آدمی به دنیا و هوای خویش است.

بنابراین دنیاگرایی و پیروی از هواهای نفسانی مانع کارسازی دانش‌های الهی است. به

بیان دیگر

نیل به مقام قرب الهی، مشروط به پرهیز از دنیاگرایی و دوری از متابعت هوای نفس

است.

۱۰-۳. دوری از نفاق

«آنان [= منافقان] همانند کسی هستند که آتشی افروخته (تا در بیابان تاریک، راه خود را پیدا کند)، ولی هنگامی که آتش اطراف او را روشن ساخت، خداوند (طوفانی

می فرستد و) آن را خاموش می کند؛ و در تاریکی های وحشتناکی که چشم کار نمی کند، آنها را رها می سازد. (بقره: ۱۷)»

منافقان در سایه اظهار ایمان، در تلاش برای منفعت جویی و رهایی یافتن از مشکلات اجتماعی هستند. (مثلهم کمثل الذی استوقد ناراً... ذهب الله بنورهم) از اینکه منافقان به کسی که در تاریکی آتش ناپایداری می افروزد تشبیه شده اند این معنا به دست می آید که کافر در جامعه ایمانی با مشکلات اجتماعی روبروست و خود را ناچار می بیند که تظاهر به ایمان کند تا از مشکلات برهد ولی دیری نمی پاید که خداوند او را رسوا می کند. در حقیقت دستاورد منافقان با تظاهر به ایمان، منافی گذرا، ناپایدار و محدود است. به بیان دیگر خداوند محدود کننده فرصت منافقان برای سوء استفاده آنان از تظاهر به ایمان است. باید گفت رها کردن منافقان در ظلمت و گمراهی پس از روشنایی گذرا، استهزای خداوند نسبت به آنهاست و در واقع هیچ امیدی به راهیابی و هدایت منافقان پس از سلب شدن نور ایمان از آنان، وجود ندارد. (و ترکهم فی ظلمت لایبصرون) جمله «ترکهم فی ظلمات» بیان می کند که ظلمتها منافقان را احاطه کرده و در نتیجه راه به جایی نمی برند و جمله «لایبصرون» (آنها نمی بینند)، حاکی از آن است که ابزار دیدن و هدایت شدن در آنان ناپدید شده است یعنی علاوه بر اینکه موانع هدایت برای آنان ایجاد شده، مقتضی هدایت نیز از آنان سلب گشته است.

از امام رضا(ع) پرسیده شد معنای سخن خدا که می فرماید: «و ترکهم فی ظلمات لایبصرون» چیست؟ فرمود: یعنی آنان را از کمک و لطف خود محروم می کند و به اختیار خودشان وا می گذارد...». (صدوق، ۱۳۷۳: ۱/۱۵) باید گفت نکره بودن «ظلمات» حاکی از شدت ظلمت است.

متأسفانه گروهی از مردم علی رغم ایمان راستین شان، به نفاق گرایش دارند و از زمره منافقان می شوند چرا که خوی منفعت طلبی آنان سبب می شود هر کجا منافع شخصی خود را در خطر دیدند نقاب بر چهره زنند تا از مهلکه نجات یابند غافل از اینکه طبق مثلی که در آیه مذکور استفاده شده است، آتشی که به خیال خود برای روشنایی مسیرشان برافروخته اند با طوفانی از جانب خداوند خاموش می شوند و در تاریکی مطلق فرو خواهند

رفت و از مسیر حق منحرف خواهند شد. چنانچه انسان این مثل قرآنی را نصب العین خود کند در دو راهی‌های یکرنگی و نفاق، گام در مسیر صداقت و یکرنگی خواهد گذاشت و از پنهان شدن پشت پرده نفاق دست خواهد کشید.

۱۱-۳. دوری از کفر

«کسانی که کافر شدند، اعمالشان همچون سرابی است در یک کویر که انسان تشنه از دور آن را آب می‌پندارد؛ اما هنگامی که به سراغ آن می‌آید چیزی نمی‌یابد، و خدا را نزد آن می‌یابد که حساب او را بطور کامل می‌دهد؛ و خداوند سریع الحساب است (نور: ۳۹)»
 برداشت یاد شده، از تشبیه سراب به دست آمده است زیرا سراب، امری خیالی است که بر اثر خطای دید به ذهن انسان می‌آید ولی در اصل وجود خارجی ندارد. در حقیقت همان گونه که فرد تشنه در انتظار آب به سر می‌برد و هر چه تلاش می‌کند، جز شبه آب (سراب) چیزی نمی‌بیند کافران نیز در انتظار نتیجه اعمال خود به سر می‌برند هر چند به آن نخواهند رسید. باید گفت اعمال و رفتار کفرپیشگان، چون سراب فریبنده است و اعمال نیک آنها نیز، حبط شده و برای آنان ثمره اخروی نخواهد داشت چراکه اعمال نیکی که جهت خدایی (حسن فاعلی) ندارد، بی‌ثمر و فاقد ارزش است. در حقیقت خداوند، پاداش عمل مؤمنان را بر اساس تفضل خویش و کیفر کافران را بر پایه عدل می‌دهد
 به نظر می‌رسد جمله «یحسبه الظمان... لم یجده شیئاً» مربوط به دنیا باشد یعنی در همین دنیا است که کافران همچون تشنگان، به نتیجه اعمال خود و در پی نیل به اهداف خویش‌اند ولی به آن دست نخواهند یافت.
 باید گفت امیال و خواسته‌های انسان، در تشخیص درستی و نادرستی واقعیت‌ها تأثیر دارد.

هم چنین در سوره مبارکه ابراهیم اعمال کافران در قالب تمثیل دیگری تبیین شده است. اعمال آنان به خاکستری تشبیه شده که در معرض باد و طوفان است. تشبیه خاکستر بدان معناست که حتی در برابر نسیم ملایم هم توان مقاومت ندارد چه رسد به طوفان.
 «اعمال کسانی که به پروردگارشان کفر ورزیدند همچون خاکستری است در برابر تندباد در یک روز طوفانی، آنان از آنچه انجام داده‌اند بهره‌ای نمی‌برند، این گمراهی دور

و دراز است (ابراهیم: ۱۸)».

در مکتب تربیتی اسلام، پذیرش عمل مشروط به زیبایی عمل و زیبایی انگیزه است. اعمال کفار شاید شرط نخست را هم داشته باشد اما به دلیل عاری بودن از شرط دوم، همچون خاکستری در برابر باد، پوچ و بربادرفته خواهد بود چراکه انگیزه الهی از انجام اعمال خود ندارند و آن را یا برای تقرب به بتها و یا برای کسب شهرت و مقام و یا رضای مردم انجام می دهند.

در سوره عنکبوت نیز به این معنا با ذکر مثالی دیگر اشاره شده است. آنجا که خداوند می فرماید:

«مثل کسانی که غیر از خدا را اولیای خود برگزیدند، مثل عنکبوت است که خانه‌ای برای خود انتخاب کرده؛ در حالی که سست‌ترین خانه‌های خانه عنکبوت است اگر می دانستند!» (عنکبوت: ۴۱)

کسانی که ولایت و کارسازی خدا را رها کنند و به سراغ غیر خدا بروند، مبتلا به اولیای متعددی می شوند. (مثل الذین اتّخذوا من دون اللّٰه اولیاء کمثل العنکبوت) جمع آورده شدن «اولیاء» احتمال دارد که ناظر به واقعیت خارجی باشد و آن، این است که گریزندگان از ولایت الهی، ارباب و اولیای متعدد پیدا می کنند.

بدیهی هیچ انسانی تمایل ندارد که در خانه‌ای سست و ناامن سکونت داشته باشد چراکه خانه باید مامن امنیت باشد. اما اگر انسان خود را تحت ولایت غیر خدا قرار دهد و در پیچ و خم‌های مسیر زندگی از فرمانی جز فرمان خداوند تبعیت کند، به دست خود خانه‌ای برای خود برپا کرده است که از تارهای سست خانه عنکبوت نیز، سست تر است. توجه به این مثل زیبا و پرمغز قرآنی، می تواند در انتخاب درست مسیر زندگی بهترین رهنمون باشد.

در سوره بقره نیز به این مهم با استفاده از مثالی دیگر اشاره شده است. اینکه کافران همچون حیوانی هستند که هیچ معنا و مفهومی از انذار و تبشیر را نمی فهمند گویی کر و کور و لال هستند و هیچ ابزاری برای درک و شناخت صحیح ندارند.

«و مثل کافران (در شنیدن سخن انبیاء و درک نکردن معنای آن) چون حیوانی است

که آوازش کنند و او از آن آواز (معنایی درک نکرده و) جز صدایی نشنود، کفار هم (از شنیدن و دیدن حق) کر و گنگ و کورند، زیرا تعقل نمی‌کنند (بقره: ۱۷۱)» همان گونه که گوسفندان از سخن و امر و نهی چوپان چیزی جز فریاد نمی‌فهمند، کافران نیز از دعوت پیامبران حقیقتی را درک نمی‌کنند. در حقیقت کافران به قرآن از حق شنوی، حق‌گویی و حق‌بینی، ناتوانند و این ناتوانی، ایشان را از درک معارف دین و حقایق قرآن، محروم کرده است.

کر، لال و کور خواندن کفرپیشگان علی‌رغم اینکه آنان از ابزار شنوایی و ... برخوردار هستند، می‌تواند اشاره به این حقیقت باشد که اگر ابزار و قوای ادراکی وسیله فهم معارف دین قرار نگیرند، در حقیقت با نبودشان یکسانند و ارزشی ندارند.

۱۲-۳. توجه به فناپذیری دنیا

«مثل زندگی دنیا بسان آبی است که آن را از آسمان فرو ریختیم، پس گیاه زمین - از آنچه مردم و دامها می‌خورند - با آن درآمیخت، تا آنگاه که زمین پیرایه خود را برگرفت و آراسته گردید و اهل آن پنداشتند که آنان بر آن قدرت دارند، شبی یا روزی فرمان [ویرانی] ما آمد و آن را چنان درویده کردیم که گویی دیروز وجود نداشته است. این گونه نشانه‌ها [ی خود] را برای مردمی که اندیشه می‌کنند به روشنی بیان می‌کنیم (یونس: ۲۴)»

دنیامداران، به دهقانی می‌مانند که مزرعه خرم و به‌خوشه نشسته اش وی را مست و بی‌خود سازد و با خاطری آسوده - و غافل از تمامی حوادث و آفت‌های در کمین نشسته - به خوابی خوش فرو رود. غافل از اینکه زندگی دنیوی مانند کشتزار سرسبزی است که در معرض انواع رخدادها و آفت‌های بنیان‌کن می‌باشد. در حقیقت دنیا، سرایی فریبنده است که به مزرعه سرسبز تشبیه شده است.

هم‌چنین این سرا، سرایی است که در معرض انواع حوادث و رخداد‌های مرگبار است و انسان نباید به چنین جایی بسنده کند و آن را وجه همت خود قرار دهد. گفتنی است که از (لقوم یتفکرون) استفاده می‌شود که اهل دنیا مردمانی فاقد فکر و اندیشه هستند. باید گفت غفلت از حقیقت و هویت باطنی دنیا، زمینه‌ای برای فریفته شدن به زیباییهای

صوری و افتادن در دام جلوه های ظاهری آن است و در مقابل برحذر بودن از دلبستگی به دنیا و فریفته نشدن به جلوه های ظاهری آن، نشانه ای از تفکر و دوراندیشی است. مثالی که خداوند در آیه مذکور از آن برای توصیف زندگی دنیوی استفاده کرده است نشان می‌دهد که دلبستگی به زندگی دنیوی، نتیجه عدم شناخت صحیح دنیاست.

هم چنین در سوره حدید همین تشبیه در خصوص دنیا بکار رفته است ضمن اینکه در ابتدا اوصاف مختلفی به دنیا نسبت داده شده است.

«بدانید که زندگی دنیا، در حقیقت، بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی شما به یکدیگر و فزون جویی در اموال و فرزندان است. [مثل آنها] چون مثل بارانی است که کشاورزان را رستنی آن [باران] به شگفتی اندازد، سپس [آن کشت] خشک شود و آن را زرد بینی، آنگاه خاشاک شود. و در آخرت [دنیا پرستان را] عذابی سخت است و [مؤمنان را] از جانب خدا آمرزش و خشنودی است، و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست. (حدید: ۲۰)»

اگر انسان این تصویر قرآنی را از ماهیت واقعی دنیا، همواره ملکه ذهن خود داشته باشد، می‌تواند در برابر بسیاری از زیاده طلبی‌ها و تپذیرها و شهوات نفسانی و هر آنچه از دلبستگی به دنیا نشأت می‌گیرد خود کنترلی درونی داشته باشد.

۱۴-۳. آثار کفران نعمت

«خدا شهری را مثل زده است که امن و امان بود [و] روزیش از هر سو فراوان می‌رسید، پس [ساکنانش] نعمتهای خدا را ناسپاسی کردند، و خدا هم به سزای آنچه انجام می‌دادند، طعم گرسنگی و هراس را به [مردم] آن چشاند. (نحل: ۱۱۲)»

کمترین کیفر الهی برای جامعه ناسپاس، پیدایش فقر، گرسنگی و ناامنی فراگیر است.* (فأذقها الله لباس الجوع والخوف) برداشت فوق، بر اساس این احتمال است که «اذق» اشاره به چشاندن و ظاهر ساختن گوشه ای از کیفر باشد و «لباس» اشاره به اثرات و فراگیری آن کیفر داشته باشد. خداوند در این آیه شریفه به ملتهای متنعم و مرفه دارای امنیت، نسبت به کفران نعمتهای اوهشدار می‌دهد.

گرسنگی و ناامنی، از بلاهای مهم اجتماعی و زمینه ساز ناامنی اجتماعی است که جامعه

در نتیجه کفران نعمتهای الهی به آن مبتلا می‌شود. بنابراین دستیابی جامعه به امنیت، رشد و رفاه اقتصادی و یا ابتلای آن به فقر، گرسنگی، ناامنی و ترس، در گرو اعمال افراد آن جامعه است. پیام آیه شریفه با آوردن چنین مثالی آنست که ناسپاسی نعمتها، موجب سلب آنها و شکرگزاری، عامل بقای آنهاست. امری که می‌تواند مانعی در برابر چشم و هم چشمی‌ها و حسادت‌ها باشد و انسان را از گرفتار شدن در دام آرزوهای بلند برهاند. ضمن اینکبه این نکته مهم توجه داشته‌باشد که شکرگزاربودن نسبت به داشته‌ها، موجب آرامش روحی و روانی انسان می‌شود.

۱۵-۳. دوری از علم بی عمل

«مثل کسانی که [عمل به] تورات بر آنان بار شد [و بدان مکلف گردیدند] آنگاه آن را به کار نبستند، همچون مثل خری است که کتابهایی را بر پشت می‌کشد. [و] چه زشت است و صف آن قومی که آیات خدا را به دروغ گرفتند. و خدا مردم ستمگر را راه نمی‌نماید. (جمعه: ۵)»

لازم به ذکر است که عالمان یهود، به رغم آگاهی از دستورات تورات، به آن عمل نمی‌کردند. این آیه نشان می‌دهد که دانشمندان بی عمل، فاقد کمترین ارزش در پیشگاه خداوند هستند.

بنابراین باید توجه داشت که صرف علم آموزی و کسب دانش، ارزش و امتیاز محسوب نمی‌شود، این حقیقت از تمثیل قرآن در خصوص عالمان بی عمل هویدا است. بلکه آنچه مورد توجه و رضای الهی است عمل به آن دانشی است که انسان کسب می‌کند.

نتیجه گیری

امثال قرآنی را می‌توان یک نسخه کامل تربیتی به شمار آورد که می‌تواند راهگشای خوبی برای متریان و مربیان و متولیان امر تعلیم و تربیت باشد. پژوهش حاضر، میان امثال قرآن و مسأله انگیزش که در علوم تربیتی و روان‌شناسی تربیتی، مطرح است پلی زده و در پی اثبات ارتباط بین امثال و انگیزش برآمده است. امثال قرآنی ضمن دارا بودن خصایص ساختاری مطلوب که بیشتر محققان امثال قرآنی به آنها پرداخته و به مواردی مانند دقت تصویرگری، پویایی تصاویر، تنوع در نمایش، اختصار و کوتاه‌سازی، تنوع اسلوب، نظم منطقی در روند سخن، قوت در تشبیهات و استعاره‌ها، سهولت و قابل فهم بودن در عین استفاده از کلمات و تعبیرات فاخر، اشاره کرده‌اند، اهداف انگیزشی را دنبال می‌کنند. انگیزش‌هایی که در امثال قرآن مطرح هستند از نوع انگیزش‌های اکتسابی است. یعنی انگیزش‌هایی هستند که ظهورشان تحت تأثیر عوامل محیطی و اجتماعی است و یادگیری در آنها نقش اساسی دارد. یادگیری و آموزش، گام نخست طی کمال معنوی است و پس از فرایند یادگیری، نوبت به تربیت یا عمل می‌رسد. این انگیزش‌ها، درونی‌اند. به این معنا که فرد به صورت درونی برانگیخته می‌شود و منبع انگیزش در درون فرد قرار دارد. فرد، تکلیف را، لذت بخش، ارزشمند و لازم می‌داند.

فهرست منابع

قرآن کریم.

۱. ابراهیمی قوام، صغری و خاقانی زاده، مرتضی، (۲۰۲۳)، «نقش انگیزش در یادگیری»، مجله راهبردی آموزش مرکز مطالعات و توسعه علوم پزشکی، یال ۱، شماره ۱، صص ۹-۱
۲. اسماعیلی، اسماعیل، ۱۳۸۱، «تفسیر امثال قرآن کریم»، انتشارات اسوه، چاپ چهارم: تهران.
۳. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۵)، «تفسیر تسنیم»، نشر إسرائ، چاپ اول: قم.
۴. الجوزیه، ابن قیّم، (۱۹۸۱)، «الأمثال فی القرآن الکریم»، تحقیق سعید محمد نمر الخطیب، دار المعرفه، چاپ اول: بیروت.
۵. حسن زاده، رمضان و مهدی نژاد گرجی، گلین، (۱۳۹۸)، «نظریه‌های انگیزش در آموزش و پرورش»، انتشارات روان، چاپ پنجم: تهران.
۶. الخوری الشرتونی، سعید، (۱۴۱۶ق)، «أقرب الموارد فی فصیح العربیّه و الشّوارد»، انتشارات اسوه، چاپ اول: تهران.
۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۳۸۷)، «مفردات الفاظ القرآن»، ترجمه غلامرضا خسروی حسینی، المکتبه المرتضویّه، چاپ چهارم: تهران.
۸. رحمان ستایش، محمد کاظم و محسنی، فاطمه، (۱۳۸۹)، «روش تربیتی تمثیل در قرآن و روان‌شناسی با تأکید بر تفاسیر المیزان، نمونه و راهنما»، فصلنامه منهج، سال ۶، شماره ۱۰، صص ۷۴-۴۹
۹. رضایی، اکبر، (۱۳۹۹)، «روان‌شناسی انگیزش در آموزش و پرورش»، انتشارات آیدین، چاپ هفتم: تبریز.
۱۰. السیوطی، عبدالرحمن، (بی تا)، «الإتقان فی علوم القرآن»، انتشارات بیدار و رضی، چاپ اول: قم.
۱۱. الشنفری، ثابت بن أوس الأزدی، (۲۰۰۳)، «شرح دیوان الشنفری»، تحقیق محمد نبیل طریفی، دارالفکر العربی، چاپ اول، : بیروت.

۱۲. صابری تولائی، رضا و همکاران، (۱۳۹۵)، «اثر بخشی آموزشی سبک‌های یادگیری بر انگیزش تحصیلی»، پنجمین کنفرانس بین‌المللی پژوهش در علوم و تکنولوژی، لندن.
۱۳. صباغیان، زهرا و اکبری، سهیلا، (۱۳۹۵)، «مبانی آموزش بزرگسالان»، انتشارات سازمان سمت، چاپ پنجم: تهران.
۱۴. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، (۱۳۷۳)، «عیون اخبار الرضا»، نشر صدوق، تهران.
۱۵. طباطبائی، سید محمد حسین، (۱۳۸۳)، «المیزان فی تفسیر القرآن»، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، انتشارات اسلامی، چاپ دوم: تهران.
۱۶. عمید، حسن، (۱۳۷۵)، «فرهنگ فارسی عمید»، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم: تهران.
۱۷. قاسمی، حمید محمد، (۱۳۸۲)، «تمثیلات قرآنی و جلوه‌های تربیتی آن»، انتشارات اسوه، چاپ اول: تهران.
۱۸. قرائتی، محسن، (۱۳۸۳)، «تفسیر نور»، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، چاپ یازدهم: تهران.
۱۹. لطف آبادی، حسین، (المیدانی النیشابوری، ابوالفضل احمد بن محمد، (۱۳۶۶)، «مجمع الأمثال»، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، چاپ اول: مشهد مقدس.
۲۰. مجلسی، محمد باقر، (۱۳۸۶)، «بحار الانوار»، اسلامیه، تهران.
۲۱. نیومن، باربارا و فیلیپ، (۱۳۹۴)، «نظریه‌های رشد»، ترجمه مجتبی امیری مجد، نشر دانژه، چاپ دوم: تهران.